

| یادبود |

درخت‌ها ایستاده سفر می‌کنند

سید محمدعلی گلابزاده

مدیر مسئول فصل‌نامه



پزشکان به استراحت و ترک خدمت و دوری از فشارهای روحی و روانی کارهای گوناگون -بویژه مسئولیت‌هایی که او داشت- تن به عمل جراحی داد، با این امید که سریع‌تر، از بستر برخیزد و راه خدمتگزاری را دنبال کند. و شگفتا، در زمانه‌ای که هر کس به فکر خویش است و گاهی با این زبانزد، رفتار خود را توجیه می‌کنند که: «چراغی که به خانه رواست، به مسجد حرام است»، او چراغ خانه را به مسجدی می‌برد که نمازگزارانش خلق دردمند بودند؛ همان‌ها که قنوتشان، شرح نیستان‌های سوخته مثنوی هفتاد من کاغذ بود، آن‌ها که تشنه یک جرعه مهربانی و همراهی بودند و آقا رضا را خوب می‌شناختند.

بهرامی، خدمت را در محدوده نیکوکاری مستقیم، از قبیل، پذیرایی رایگان روزانه از ده‌ها همراه بی‌درک‌جای بیماران سرطانی در مهمانسرای بهرامی، اداره امور انجمن یاس، شرکت در فعالیت‌های انجمن نیکوکاری رعد، ساماندهی به امور مؤسسه رادیوتراپی یاس، مساعدت در ساخت بخش انکولوژی، ورود به ساخت بخش شیمی‌درمانی و غیره خلاصه نمی‌کرد، بلکه با وسعت نظری که داشت، به دیگر مقوله‌هایی که پرچم افتخار کرمان و کرمانی را برمی‌افراشت نیز می‌اندیشید. او به‌خوبی می‌دانست برای جلب مشارکت‌های مردمی، اقتصادی پویا نیاز است و در این میان، مؤثرترین امور اقتصادی، رونق‌بخشی به صنعت گردشگری است که در میان کاستی‌ها و تنگناهای موجود هیچ

محدودیتی ندارد و می‌توان با گسترش این صنعت، آرمان‌های بلند جامعه را محقق ساخت و چنین بود که به‌عنوان رییس کمیسیون گردشگری و همچنین نایب‌رییس اتاق بازرگانی کرمان، دست به خلاقیت‌هایی زد که هرکدام به‌تنهایی، دستاوردی کلان و قابل‌تقدیر و تقدیس داشت.

دعوت از هم‌تایان و کارآفرینان یزدی، برای دیدار از جاذبه‌های گردشگری و امکانات فراوان کرمان در این حوزه و انتخاب خانه قدیمی و بنای قاجاری «امرالله‌ی» و حضور مقامات مختلف کرمان از جمله استاندار محترم و اجرای برنامه‌های متنوع، یکی از راهبردهای او در این زمینه بود؛ اقدامی بزرگ و تحسین‌برانگیز که تمامی مخارج پذیرایی آن را هم شخصاً تقبل کرده و تأمین نمود. رویداد دیگر، برگزاری همایش بوم‌گردی در سطح کشوری و با حضور وزیر محترم میراث فرهنگی و گردشگری و مقامات استان بود که شکوه کرمان و جاذبه‌های گوناگون آن را در چشم‌خانه شرکت‌کنندگان نشان داد و آن‌ها را وادار کرد تا کرمان را به‌عنوان گنجینه‌ای از ارزش‌های گوناگون فرهنگی و میراثی به دیگران معرفی کنند و بر رونق این صنعت در کرمان بیفزایند.

او حتی از زندانیانی که به دلیل بخل روزگار و تنگناهای اقتصادی، اسیر و در بند شده بودند، غافل نمی‌شد و برای آزادی آنان سر از پا نمی‌شناخت.

نمونه سازندگی‌هایی از این‌دست و عرضه خدماتی که به زیور احسان و مکرمات آراسته بود، از محمدرضا بهرامی چهره‌ای عرضه کرد که به‌جرات می‌توان گفت نبودن او ثلمه‌ای گران و غمی بزرگ برای کرمان و کرمانی، بلکه نهادهای نیکوکاری، اقتصادی و کارآفرینی کشور به‌شمار می‌رود.

تردید نیست که یاد و خاطره آن خدمتگزار فرزانه، برای همیشه در یاد مردم حق‌شناس کرمان خواهد ماند. او را هرگز از خاطر نمی‌بریم زیرا «مرگ تو نه مرگ، زندگانی است».

ما نه آنیم که در گردش این چرخ فلک

هر که از دیده ما رفت، ز خاطر برود. III

III غروب غم‌انگیز و دلگیر دومین جمعه مردادماه ۱۴۰۴ کرمان، از طلوع آفتاب آغاز شد؛ وقتی که شبکه‌های مجازی ناباورانه نوشتند: «آفتاب عمر محمدرضا بهرامی غروب کرد!». این خبر آن‌قدر گیج‌کننده بود که لحظاتی خواننده را در حیرت فروبرده و پذیرش آن را دشوار می‌نمود، بویژه برای نگارنده که روز قبل با او گفت‌وگو کرده و دعوت شده بودم که عصر جمعه در منزل ایشان، دیدارش کنم. هرچه از زمان انعکاس خبر دور می‌شدیم، سنگینی بار مصیبت بیشتر می‌شد. چگونه ممکن بود مردی با سینه‌ای پر از آرزوهای خیرخواهانه و خواسته‌های سازنده و پربار و آینده‌ای سرشار از سرور و غرور برای هموطنانش تن به مرگ داده باشد؟ مردی که شانه‌های ستبر و استوارش، هر بار سنگینی را تحمل می‌کرد؛ کافی بود تا مشکلی مطرح شود و او پیش از هر کس دیگری حضور خود را برای رفع آن اعلام کند. آقا رضا زندگی را در حرکت و پویایی و خدمتگزاری جستجو می‌کرد و از ماندنی که او را از این آرمان بلند انسانی دور سازد، بیزار بود. گویی این بیت حکایت‌گر آن عزیز فرزانه است که:

موجیم و سر به دامن طوفان نهاده‌ایم

روزی اگر خموش بمانیم، وای‌مان

به همین دلیل بود که به‌رغم توصیه برخی